

جاویدان‌خرد، شماره ۳۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، صفحات ۷۱-۹۰

هستی‌شناسی و روش‌شناسی و رابطه آنها در طبیعت‌گرایی فلسفی

حامد بیکران‌بهشت*

حسین شیخ‌رضایی*

چکیده

طبق تلقی غالب، طبیعت‌گرایی دیدگاهی است که با دو آموزه فلسفی، یعنی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی و طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، مشخص می‌شود. با چنین توصیفی از طبیعت‌گرایی، این پرسش پیش می‌آید که این دو آموزه چه ارتباطی با هم دارند که هر دو، «طبیعت‌گرایی» خوانده می‌شوند؟ در این مورد چهار دیدگاه وجود دارد: عدم ارتباط این دو آموزه با هم، تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی بر طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، و ارتباط داشتن این دو آموزه بدون تقدّم یکی بر دیگری. در این مقاله، این دیدگاه‌ها یک به یک به اجمال معرفی و ارزیابی می‌شوند، و تلاش می‌شود تا نشان داده شود که هیچ‌یک از آنها دیدگاهی قابل قبول و باکفایت نیست. سپس پیشنهادی جایگزین برای توصیف طبیعت‌گرایی مطرح می‌شود که طبق آن، مسأله ارتباط آموزه‌های طبیعت‌گرایی منحل می‌گردد. به طور خلاصه، برای توصیف طبیعت‌گرایی از مدل سنت‌های پژوهشی لاودن، که در اصل برای تبیین تطوّر علم در تاریخ و مسائل مربوط به آن پیشنهاد شده است، استفاده می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: طبیعت‌گرایی فلسفی، طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، تقدّم معرفتی، سنت پژوهشی.

* پژوهشگر گروه مطالعات علم، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. رایانامه: h.bikaraan@irip.ir

* عضو هیأت علمی گروه مطالعات علم، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. رایانامه:

sheykhrezaee@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۱۸

مقدمه

اکنون، در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، اغراق نیست اگر گفته شود که طبیعت‌گرایی رایج‌ترین و نافذترین دیدگاه در فلسفه تحلیلی معاصر است. این مطلبی است که بارها و بارها گفته شده است. به عنوان نمونه، جیگ‌وَن کیم^۱ می‌گوید که تعداد قابل توجهی از فیلسوفان تحلیلی ابایی ندارند که ابراز کنند طبیعت‌گرا هستند و «بیان دارند که فلسفه، هرچه هست، باید از قوانین طبیعت‌گرایی تبعیت کند»، و بنابراین، نتیجه می‌گیرد که طبیعت‌گرایی فلسفی به عنوان ایدئولوژی یا مسلک حاکم^۲ بر فلسفه، آن را «هدایت و مقید کرده است».^۳ رابرت آودی^۴ نیز چنین بیان می‌کند که «بسیار محتمل است طبیعت‌گرایی نافذترین و اثرگذارترین جهت‌گیری^۵ در فلسفه امروز باشد»، که «به طور گسترده‌ای پیش‌فرض گرفته شده»، و «معمولاً احساس می‌شود که انحراف از آن، نیازمند توجیه است».^۶

اما «طبیعت‌گرایی» به هیچ عنوان برچسبی نیست که بتواند رویکرد فلسفی یک فیلسوف را به دقت روشن کند. چنان‌که دیوید پینو^۷ می‌گوید، «این روزها تقریباً همه می‌خواهند «طبیعت‌گرا» باشند»، ولی واقعیت این است که به هر حال این افراد در مورد موضوعات مهم فلسفی، مواضع مختلفی دارند.^۸ بری استرود^۹ نیز طبیعت‌گرایی را مانند «صلح جهانی»^{۱۰} می‌داند که «تقریباً هرکس به وفاداری به آن سوگند می‌خورد ... اما هنوز شروع مجادلات درباره اینکه انجام چه کاری ذیل این شعار مناسب یا قابل قبول است، دور از انتظار نیست».^{۱۱} بنابراین، پرسش از چیستی طبیعت‌گرایی و مسائل حول آن، هنوز موضوعاتی مطرح و درخور توجه‌اند.

به طور خلاصه، اغلب کسانی که در مورد طبیعت‌گرایی نوشته‌اند، آن را با این توصیف فهمیده‌اند که طبیعت‌گرایی عبارت است از دو آموزه فلسفی؛ یک آموزه روش‌شناختی (طبیعت‌گرایی روش‌شناختی) و یک آموزه هستی‌شناختی (طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی). این تلقی از طبیعت‌گرایی را می‌توان دیدگاه متعارف^{۱۲} نامید. اما در این توصیف طبیعت‌گرایی یک مشکل مهم وجود دارد: این‌که این آموزه‌های فلسفی چه ارتباطی با یکدیگر دارند که هر دو، «طبیعت‌گرایی» خوانده می‌شوند، در حالی که دست‌کم در بدو امر به نظر می‌رسد که آموزه‌هایی مختلف و بی‌ارتباط با هم باشند؟

در این مقاله، پاسخ‌های داده شده به پرسش اخیر را بررسی و ارزیابی کرده‌ایم. برای این منظور، ابتدا صورت‌بندی متعارف آموزه‌های طبیعت‌گرایی را معرفی کرده‌ایم.

سپس، انواع رابطه‌های ممکن این دو آموزه را برشمرده و آنها را یک به یک ارزیابی کرده‌ایم. در پایان، با ارائه پیشنهاد جایگزینی برای صورت‌بندی طبیعت‌گرایی فلسفی (به جای دیدگاه متعارف)، تلاش کرده‌ایم نشان دهیم مسأله ارتباط آموزه‌های طبیعت‌گرایی نتیجه دیدگاه متعارف است و با این پیشنهاد جایگزین، این مسأله منحل می‌شود.

طبیعت‌گرایی: دیدگاه متعارف

برخی بر این باورند که «طبیعت‌گرایی» صرفاً لفظی مشترک برای چند دیدگاه فلسفی مختلف (و نه لزوماً مرتبط) است.^{۱۳} در این صورت، این پرسش پیش می‌آید که چرا طیف وسیعی از نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در فلسفه (چه در دوران معاصر و چه در ادوار گذشته) با لفظ واحد «طبیعت‌گرایانه» توصیف می‌شود؟ برخی نیز «طبیعت‌گرایی» را دیدگاهی یکپارچه و با معنای واحد می‌دانند.^{۱۴} در نتیجه این تلقی از طبیعت‌گرایی نیز این پرسش پیش می‌آید که اگر طبیعت‌گرایی دیدگاهی یکپارچه و واحد است، پس چگونه انواع طبیعت‌گرایی به یکدیگر مربوط می‌شوند؟ طبق «دیدگاه متعارف»، طبیعت‌گرایی دیدگاهی است که دو (یا سه) نوع اصلی دارد که هر یک با آموزه‌ای فلسفی معرفی می‌شود، و فرد بی‌آن‌که به وجود رابطه‌ای میان این انواع ملتزم باشد، می‌تواند به یکی از این آموزه‌ها یا به هر دو (یا هر سه) آموزه باور داشته باشد. در این بخش، به بررسی دیدگاه متعارف درباره طبیعت‌گرایی می‌پردازیم.

به طور متداول، از سه نوع طبیعت‌گرایی نام برده می‌شود: طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی (یا متافیزیکی)،^{۱۵} طبیعت‌گرایی روش‌شناختی،^{۱۶} و طبیعت‌گرایی معرفت‌شناختی.^{۱۷} و^{۱۸} به قول استرود، طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی مربوط می‌شود به «آنچه در جهان هست»، و طبیعت‌گرایی روش‌شناختی مربوط است به «طریق مطالعه یا جستار آنچه در جهان چنان است».^{۱۹} طبیعت‌گرایی معرفت‌شناختی نیز رابطه نزدیکی با طبیعت‌گرایی روش‌شناختی دارد و ما در این مقاله از تفاوت ظریف این دو صرف‌نظر می‌کنیم و این دو را مسامحتاً یکی در نظر می‌گیریم.^{۲۰} بنابراین، طبق دیدگاه متعارف، مصادیق مختلف طبیعت‌گرایی در فلسفه متأثر از یکی از این دو نوع طبیعت‌گرایی (یا هر دوی آنها) می‌باشند. در ادامه، این دو نوع طبیعت‌گرایی و صورت‌بندی آموزه‌های مربوط به آنها معرفی می‌شوند.

طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی

آموزه طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی را در کلی‌ترین شکل آن، می‌توان با پیروی از تعریف استرود به صورت زیر در نظر گرفت:

هرآنچه موجود است، صرفاً در جهان طبیعی است.^{۲۱}

اگر «چیزهایی را که در جهان طبیعی هستند» «امور طبیعی» بنامیم، آنگاه می‌توان عبارت فوق را به صورت زیر بازنویسی کرد:

(ON): صرفاً امور طبیعی وجود دارند.

این تعریف، به طور ضمنی وجهی سلبی دارد که طبق آن، «امور غیرطبیعی» وجود ندارند؛ مثلاً اموری که نوعاً شامل هستنده‌های غیرطبیعی (به خصوص هستنده‌های فوق‌طبیعی، مانند خدا، فرشته و نفس دکارتی) دانسته می‌شوند. اما همان‌طور که استرود و مایکل ری^{۲۲} تأکید داشته‌اند،^{۲۳} تعاریفی مانند (ON) چندان آگاهی‌بخش نیستند و از این‌رو، نیازمند شفاف‌سازی‌اند. به طور خاص، باید روشن شود که منظور از «امر طبیعی» در آموزه (ON) چیست. بنابراین، طبیعت‌گرایان در بحث‌های خود در مورد طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، پس از ارائه تعریف کلی این آموزه، معمولاً به طور صریح یا ضمنی پیشنهادی را برای تعریف امر طبیعی مطرح می‌کنند. در این مجال اندک نخواهیم توانست به این بحث مفصل وارد شویم.^{۲۴}

طبیعت‌گرایی روش‌شناختی

می‌توان از سه نوع طبیعت‌گرایی روش‌شناختی نام برد: دیدگاه غیربازنگرانه،^{۲۵} دیدگاه بازنگرانه^{۲۶} و دیدگاه بازنگرانه معتدل.^{۲۷} در اینجا تنها آن نوع طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را مورد توجه قرار می‌دهیم که عمدتاً در بحث‌های حول روش‌شناسی طبیعت‌گرایانه مورد نظر است، یعنی دیدگاه بازنگرانه.

از انتهای قرن نوزدهم تاکنون، بسیاری از فیلسوفان طبیعت‌گرا بر این مطلب تأکید کرده‌اند که روش‌های سنتی فلسفه، بی‌ثمر و ناموگد بوده‌اند، و این حقیقت که مسائل فلسفی بسیاری حل نشده باقی مانده‌اند، نتیجه همین بی‌ثمری روش‌های سنتی بوده است. در مقابل، از نظر ایشان، بیشتر (یا همه) معرفتی که نسبت به جهان داریم، با به کار بردن روش علمی حاصل شده است.^{۲۸} بنابراین، برای این دسته از طبیعت‌گرایان، موفقیت علم، نتیجه استفاده از روش متمایز علم بوده، و ناموفقیت فلسفه (به زعم ایشان)، نتیجه متابعت از روش‌های ناموفق فلسفه اولی^{۲۹} بوده است. چنین دیدگاهی این

پیش‌فرض را دارد که فلسفه، در مجموع، فعالیت معرفت‌زایی نبوده است. اکنون، اگر فرض شود که تلاش فیلسوفان سنتی، معطوف به کسب معرفت پیشینی بوده است، آموزه زیر ناموفقیت فلسفه را توضیح می‌دهد:

طریق پیشینی برای کسب معرفت (پیشینی) وجود ندارد، و از این‌رو، هر تلاشی در این مسیر محکوم به شکست است. اکنون، اگر مسائل فلسفه را مسائل اصیلی بدانیم، تنها نسخه‌ای که می‌توان در سایه چنین دیدگاهی به فیلسوفان داد این خواهد بود که باید روش‌های سنتی را ترک کنند و صرفاً روش‌های پسینی (تجربی) علم را در حل مسائل فلسفی به کار برند. این، همان چیزی است که نسخه بازنگرانه طبیعت‌گرایی روش‌شناختی تجویز می‌کند و می‌توان آن را به صورت آموزه زیر خلاصه کرد:

(MN): تنها روشی که به کار بردن آن (در همه حوزه‌ها شامل فلسفه) به معرفت منجر می‌شود، روش علمی (تجربی) است.

(MN) را می‌توان در توصیف ارائه شده برای طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در آثار فیلسوفان مختلف (مخصوصاً طبیعت‌گرایان) یافت. مثلاً، طبق نظر کیم، ادعای طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را می‌توان این‌گونه بیان کرد که «روش علمی تنها روش کسب معرفت یا اطلاعات موثق در همه قلمروها از جمله فلسفه است».^{۳۰} کیت کمبل^{۳۱} نیز در *دایرة‌المعارف فلسفه*،^{۳۲} منظر روش‌شناختی طبیعت‌گرایی را چنین توصیف می‌کند: «... طبیعت‌گرایی گاهی به مثابه قاعده‌ای مربوط به روش در نظر گرفته می‌شود تا آموزه‌ای متافیزیکی. روشی طبیعی برای تحقیق وجود دارد که شامل اقدام برای تبیین و فهمیدن جهان از طریق یافتن فرایندهای علی طبیعی‌ای است که اشیای طبیعی توسط آنها به وجود می‌آیند، معلول خود را به وجود می‌آورند، و از بین می‌روند. هر معرفت اصیلی از این نوع طبیعی تبیینی است؛ انسان‌ها که خود بخشی از نظم طبیعی‌اند، بصیرت یا شهود ویژه‌ای که بتواند مسیر مستقیم‌تری به معرفت فراهم کند ندارند. و روش علوم طبیعی که این چنین موفق‌اند، همین روش‌های طبیعی‌اند که گزینش شده و نظام‌مندتر شده‌اند».^{۳۳}

ماریو دی‌کارو^{۳۴} و دیوید مک‌آرتور^{۳۵} نیز «طبیعت‌گرایی علمی روش‌شناختی (معرفت‌شناختی)» را به عنوان کسی معرفی می‌کنند که بر این باور است که «صرفاً با متابعت از روش‌های علوم طبیعی - یا دست‌کم، روش‌های تجربی تحقیق پسینی - است که فرد به معرفت اصیل دست می‌یابد».^{۳۶} مایکل دیوت^{۳۷} نیز طبیعت‌گرایی را به

مثابه این آموزه تعریف می‌کند که «صرفاً یک طریق دانستن وجود دارد، طریق تجربی که پایه علوم است (هرچه آن طریق ممکن است باشد)».^{۳۸} تعاریف مشابهی را می‌توان در برخی آثار دیگر نیز یافت که اساساً تأکید همه آنها بر اعمال/انحصاری روش علمی بر فعالیت فلسفی یا پیوستگی فلسفه با علم است.^{۳۹} به طور خاص، بسیاری از ضد طبیعت‌گرایان نیز طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را این‌گونه فهمیده‌اند.^{۴۰}

رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی

اکنون که آموزه‌های هستی‌شناختی و روش‌شناختی طبیعت‌گرایی تا حدودی مشخص شدند، زمان بررسی این مطلب است که آیا طبیعت‌گرایی دیدگاهی یکپارچه است که هر دو آموزه را در برمی‌گیرد، یا دو آموزه طبیعت‌گرایی، مستقل از هم و بی‌ارتباط با یکدیگرند. برای بررسی این موضوع، باید بررسی شود که آیا رابطه‌ای میان آموزه‌های طبیعت‌گرایی وجود دارد یا نه؟ چنان‌که بیان شد، در دیدگاه متعارف بر این نکته تأکید نشده است که پایبندی به یک دیدگاه، التزام به دیدگاه دیگر را لازم می‌آورد. لکن، به هر حال این پرسش به قوت خود باقی است و اظهارنظرهایی نیز در پاسخ به آن شده است.

اساساً درباره رابطه دو نوع طبیعت‌گرایی دو دیدگاه کلی مطرح شده‌اند. از یک سو، برخی اظهار کرده‌اند که هیچ رابطه‌ای میان آموزه‌های طبیعت‌گرایی وجود ندارد. مثلاً، آودی قائل به این دیدگاه است که نمی‌توان به سهولت دو نوع طبیعت‌گرایی را با یکدیگر مربوط دانست. طبق نظر او، «دیدگاهی درباره اینکه چه جور ویژگی‌هایی وجود دارد [طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی]، منطقاً گزینه‌های گوناگونی در مورد اینکه چه نوعی از مفاهیم، معرفت، یا باور موجه می‌توانیم داشته باشیم [طبیعت‌گرایی روش‌شناختی یا بدیل آن]، برای فرد باقی می‌گذارد، و بالعکس».^{۴۱} هم‌چنین، پینو به صراحت بیان می‌دارد که طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی و طبیعت‌گرایی روش‌شناختی از هم مستقل هستند.^{۴۲} اما هرچند فیلسوفانی وجود دارند که صرفاً بر یکی از آموزه‌های طبیعت‌گرایی صحه می‌گذارند (مانند فیزیکالیست‌های سنت‌گرا که طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی را می‌پذیرند، اما طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را رد می‌کنند)، بسیاری از طبیعت‌گرایان بر هر دو آموزه مهر تأیید می‌زنند. بنابراین، اگر «طبیعت‌گرایی» صرفاً یک اشتراک لفظی میان دو آموزه فوق باشد، آنگاه تنها می‌توان گفت که این طبیعت‌گرایان، تصادفاً بر هر دو آموزه صحه می‌گذارند، و این چندان قابل

قبول به نظر نمی‌رسد. از این رو، قائل شدن به عدم وجود رابطه میان آموزه‌های طبیعت‌گرایی، پدیده تأیید هر دو آموزه طبیعت‌گرایی توسط بسیاری از طبیعت‌گرایان را بدون تبیین باقی می‌گذارد.^{۴۳}

اما از سوی دیگر، برخی تأکید کرده‌اند که میان دو نوع طبیعت‌گرایی رابطه وجود دارد.^{۴۴} میان دو نوع طبیعت‌گرایی، سه رابطه مختلف برشمرده شده است: تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی بر طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، و عدم تقدّم یکی بر دیگری. این سه موضع در سه زیربخش آتی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی

تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی عبارت است از این دیدگاه که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی مبتنی بر طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی توجیه می‌شود. در این صورت، اگر کسی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی را بپذیرد، (در صورت پذیرش مقدمه یا مقدمات لازم دیگر) لاجرم در روش‌شناسی نیز باید طبیعت‌گرا باشد. به عنوان نمونه، سیگل^{۴۵} این دیدگاه را به کواین^{۴۶} و گیسون^{۴۷} نسبت می‌دهد.^{۴۸} استرود نیز طرفدار چنین دیدگاهی است. او در این مورد چنین بیان می‌کند که: «واضح است آنچه فکر می‌کنید جهان طبیعی آن‌گونه است، بر چگونگی جستار اشیای درون آن [جهان طبیعی] و آنچه فکر می‌کنید بهترین طریق فهم آنها است، اثر خواهد گذاشت. این دو منظر طبیعت‌گرایی [هستی‌شناختی و روش‌شناختی] به هم متصل‌اند».^{۴۹} طبق نظر او، طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی غالب^{۵۰} است؛ یعنی محدودیت‌های بیشتری را بر کار فلسفی تحمیل می‌کند - یعنی برای اینکه مطالعه جهان واقعاً طبیعت‌گرایانه باشد، لازم است فرد مفهوم اولیه‌ای از آنچه در جهان طبیعی وجود دارد داشته باشد. زیرا بدون شرط پابندی به طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، حتی برکلی^{۵۱} و پلانتینگا^{۵۲} هم (که در هستی‌شناسی خود، آشکارا غیرطبیعت‌گرا هستند) می‌توانند در روش‌شناسی خود در معرفت‌شناسی، به معنایی ضعیف طبیعت‌گرا به حساب آیند: آنها نیز در معرفت‌شناسی به نوعی بر چگونگی شکل‌گیری باورهای انسان متمرکز هستند (و نه اینکه آن باورها چگونه باید شکل بگیرند تا معرفت به حساب آیند). از این رو، محدودیت اصلی را طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر کار فلسفی تحمیل می‌کند، نه طبیعت‌گرایی روش‌شناختی.^{۵۳}

این استدلال استرود از این جهت اشکال دارد که او فرض کرده است کسانی که محدودیت‌های هستی‌شناختی طبیعت‌گرایی را رد می‌کنند، به هیچ معنایی نمی‌توانند «طبیعت‌گرا» باشند. و چنین دیدگاهی این پیش‌فرض را دارد که دو نوع طبیعت‌گرایی، لزوماً با یکدیگر رابطه دارند. این در حالی است که این همان چیزی است که توقع داریم استرود به ما نشان دهد. دی‌کارو و مک‌آرتور، در رد تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، بیان می‌دارند که «یک طبیعت‌گرای علمی هستی‌شناختی لازم نیست به تم روش‌شناختی متعهد شود، زیرا فرد می‌تواند بر اساس پایه‌های فلسفی متمایزی به مفهومی علمی از طبیعت باور داشته باشد»،^{۵۴} و این، در واقع، همان رویکردی است که فیزیکالیست‌های سنت‌گرا در پیش گرفته‌اند. فیزیکالیست‌های سنت‌گرا طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی را می‌پذیرند، اما در روش‌شناسی، روش‌های سنتی و پیشینی فلسفه تحلیلی را در دستور کار خود دارند.^{۵۵} مثلاً در فلسفه ذهن، این فیلسوفان با فرض اینکه ذهن هرچه هست چیزی ورای دستگاه عصبی فیزیکی نیست، و با به‌کارگیری روش‌های سنتی فلسفه، تلاش کرده و می‌کنند دیدگاه منسجمی برای چستی ذهن عرضه کنند؛ دیدگاه‌هایی از قبیل این‌همانی، رفتارگرایی، و کارکردگرایی.

سرانجام، واضح است که طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی (به تنهایی) «منطقاً» طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را نتیجه نمی‌دهد؛^{۵۶} چرا که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی دیدگاهی تجویزی است، و طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی دیدگاهی معطوف به واقع، و «منطقاً» پلی میان این دو قسم دیدگاه وجود ندارد.

تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی بر طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی

تقدّم معرفتی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی بر طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی به این معناست که طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی به طریقی مبتنی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی توجیه می‌شود، و پذیرش طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، (با پذیرش مقدمه یا مقلدمات لازم دیگر) مستلزم پذیرش طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی است. بردون میشل،^{۵۷} در توصیف خود از فیزیکالیسم، چنین دیدگاهی را پیش‌فرض می‌گیرد. او، به عنوان نمونه، اظهار می‌کند که اگر با روش علمی نشان داده می‌شد که سازوکارهای علی‌ای در پس رفتار ذهنی وجود دارند که غیر قابل تقلیل (و ابتناء‌ناپذیر) بر قوانین طبیعی‌ای هستند که در باقی پدیده‌های جهان برقرارند، آنگاه صدق دوگانه‌گرایی نشان داده می‌شد.^{۵۸} این به آن

معناست که هستی‌شناسی طبیعت‌گرایی مأخوذ از هستی‌شناسی نظری، علمی است که خود، محصول اعمال روش علمی است و از این‌رو، به طور غیرمستقیم به کمک طبیعت‌گرایی روش‌شناختی توجیه می‌شود.^{۵۹} دی کارو و مک آرتور نیز، علی‌رغم اینکه ابتدا بیان می‌دارند که «تم‌های هستی‌شناختی و روش‌شناختی [طبیعت‌گرایی] علی‌الاصول می‌توانند جدا شوند»، در ادامه چنین می‌نگارند که «یک طبیعت‌گرای علمی روش‌شناختی احتمالاً بر تم هستی‌شناختی [طبیعت‌گرایی] صحه می‌گذارد».^{۶۰} دلیل ایشان نیز این است که «تحقیق علمی، پیش‌فرض‌ها و استلزامات هستی‌شناختی دارد».^{۶۱} ایشان درباره این مطلب توضیح بیشتری نمی‌دهند، اما اگر بپذیریم به‌کارگیری روش علمی «استلزامات هستی‌شناختی» دارد، آنگاه می‌توان گفت تحقیق علمی، صرفاً وجود برخی هستنده‌های متافیزیکی را نتیجه می‌دهد. بنابراین، به نظر می‌رسد استدلال اصلی طرفداران این دیدگاه این است که از آنجایی که به‌کارگیری روش علمی صرفاً به ظهور نظریه‌هایی می‌انجامد که وجود هستنده‌های «طبیعی» را فرض می‌گیرند، پذیرش طبیعت‌گرایی روش‌شناختی (به همراه فرض‌هایی دیگر) لازم می‌آورد که فرد به طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی نیز قائل باشد. می‌توان گفت چنین ادعایی در تاریخ علم کمابیش مورد تأیید قرار می‌گیرد. اما آیا این ادعا ضرورتاً درست است؟ یعنی آیا امکان ندارد که به‌کارگیری روش علمی به نظریه‌ای منجر شود که برای تبیین برخی پدیده‌های جهان هستنده‌ای «غیرطبیعی» را مفروض بگیرد؟

کیم تلاش کرده است نشان دهد چرا چنین امکانی متفی است. طبق نظر کیم، در مورد تحقیق علمی می‌توان به دو ویژگی اشاره کرد که کمابیش قابل قبول به نظر می‌رسند: علم فعالیت عینی^{۶۲} (یا بین‌الذهانی^{۶۳}) است؛ علم فعالیت معطوف به قانون^{۶۴} است. این در حالی است که هستنده‌های غیرطبیعی با این ویژگی‌های تحقیق علمی هماهنگ نیستند. به عنوان نمونه، طبق نظر کیم، امور فوق طبیعی مبتلا به مشکل بین‌الذهانی نبودن هستند؛ یعنی نمی‌توان مناقشات حول موضوعات مربوط به آنها را «بر مبنای معیارها و شواهد غیرشخصی قابل توافق میان طرفین بحث» برطرف نمود.^{۶۵} این ویژگی، آنها را «رازآمیز و خاص» کرده است، و هرچند آنها واجد قدرت علی دانسته شده‌اند، اما این قدرت به هیچ روی تابع قوانینی (کشف‌پذیر) نیست؛ حتی اگر چنین قوانینی موجود باشند، به نحو عینی یا بین‌الذهانی قابل تحقیق (تأیید‌پذیر) نیستند. بنابراین می‌توان گفت این هستنده‌ها به گونه‌ای معرفی می‌شوند که نه می‌توانند در

فعالیت علمی فرض گرفته شوند، و نه در نتیجه فعالیت علمی به تور روش علمی می‌آفتند. در مورد امور هنجاری و اخلاقی نیز ویژگی بین‌الذهانی بودن وجود ندارد؛ زیرا بر سر اینکه چه چیزی خوب یا بد است، توافقی نیست. آموزه ابتناء^{۶۶} هم به حل این مشکل کمکی نمی‌کند، زیرا بر سر اینکه ویژگی‌های هنجاری بر چه ویژگی‌های توصیفی یا معطوف به واقعی ابتناء دارند، توافقی نیست. در مورد ویژگی‌های ذهنی (دست‌کم در مورد کیفیات نفسانی^{۶۷}) نیز می‌توان گفت همواره مسأله بین‌الذهانی نبودن آنها مطرح بوده است.^{۶۸} به همین دلیل است که برای طبیعت‌گرا محرز است که این قبیل امور باید طبیعی‌سازی شوند؛^{۶۹} خواه به طریق تقلیل،^{۷۰} خواه از طریق مفهوم «تحقق»،^{۷۱} و خواه از طریق حذف.^{۷۲}

در مورد دیدگاه کیم دو اشکال قابل طرح است: نخست اینکه شفاف‌سازی مفاهیمی چون «عینی بودن» و «معطوف به قانون بودن» خود با دشواری‌هایی روبه‌روست. اشکال دوم و اشکال مهم‌تر نیز این است که نمی‌توان از پیش حکم کرد که فعالیت علمی در آینده هرگز به نظریه‌های مقبولی که هستنده‌های غیرطبیعی را مفروض می‌گیرند نخواهد انجامید. با توجه به اشکال اخیر، تقدّم طبیعت‌گرایی روش‌شناختی بر طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی دو دسته مخالف دارد. دسته نخست کسانی هستند که به هر دلیلی اهمیت هستی‌شناسی طبیعت‌گرایی برای ایشان بیش از روش‌شناسی آن است. اینها بر این باورند که اگر علم، مثلاً، امر ذهنی خودبنیاد^{۷۳} را به عنوان هستنده بنیادی بپذیرد، فیزیکالیسم (و طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی که فیزیکالیسم منطقیاً مستلزم آن است) ابطال می‌گردد. این یعنی فیزیکالیسم (و طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی) آن‌چنان تابع علم نیست که با هر نوع هستی‌شناسی‌ای که محصول علم باشد سازگار باشد.^{۷۴} دسته دوم کسانی هستند که در نقطه مقابل دسته قبلی قرار می‌گیرند. برای این فیلسوفان، روش‌شناسی طبیعت‌گرایی قابل قبول است، اما هستی‌شناسی آن را رد می‌کنند. به همین جهت، این دیدگاه را نیز رد می‌کنند که پذیرش روش‌شناسی طبیعت‌گرایی لاجرم پذیرش هستی‌شناسی آن را لازم می‌آورد. مثلاً آودی، علاوه بر رد ارتباط دو آموزه طبیعت‌گرایی، به طور خاص نیز بیان می‌کند که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی نه مستلزم هستی‌شناسی است، و نه حتی هستنده‌های فوق‌طبیعی را رد می‌کند. دلیل آودی برای این مطلب آن است که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی تجویزی است، نه توصیفی.^{۷۵} این دلیل آودی از آن جهت درست است که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی (به تنهایی) «منطقاً»

طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی را نتیجه نمی‌دهد، همان‌طور که عکس آن صادق نیست. اما این به آن معنا نیست که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی نمی‌تواند به طریقی در توجیه طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی نقش مؤثری داشته باشد. لکن، به هر حال این هم قابل انکار نیست که بسیاری از فوق‌طبیعت‌گرایان (به طور خاص، خداگرایان)^{۷۶} طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را (که آن را نافذ در فعالیت علمی می‌دانند) می‌پذیرند، بدون آنکه احساس کنند به آموزه هستی‌شناسی طبیعت‌گرایی تعهدی دارند.

عدم تقدّم معرفتی روش‌شناسی و هستی‌شناسی طبیعت‌گرایی بر یکدیگر

هیلاری کورن بلیث^{۷۷} بر این باور است که نباید میان روش‌شناسی (در بیان او، معرفت‌شناسی) و متافیزیک یکی را بر دیگر تقدّم داد. او رویکرد «کل‌گرایانه»^{۷۸} را در توصیف رابطه معرفت‌شناسی و متافیزیک می‌پسندد. طبق نظر او، اگر طبیعت‌گرا هستی‌شناسی خود را تغییر دهد، لاجرم باید روش‌شناسی خود را نیز تغییر دهد، و بالعکس. از نظر کورن بلیث، آنچه هم بر روش‌شناسی و هم بر هستی‌شناسی طبیعت‌گرایی تقدّم دارد، نظریه علمی موفق است. اما این نوعی دلیل پیشینی برای ترجیح علم بر فلسفه نیست، بلکه از آن جهت است که «بدنه‌ای از نظریه‌های علمی وجود دارد که ارزش خود را در پیش‌بینی، تبیین و کاربرد فناورانه ثابت کرده است»^{۷۹}، و اکنون، امید می‌رود پیوستگی فلسفه با علم موفقیت‌های مشابهی را در فلسفه به دنبال آورد.

اما کورن بلیث به همین توصیف کلی اکتفا می‌کند و جزئیات بیشتری را مطرح نمی‌کند. در واقع، او باید توضیح دهد که چرا موفقیت‌های علم به طور یکسان هستی‌شناسی و روش‌شناسی طبیعت‌گرایی را توجیه می‌کند. به نظر می‌رسد که می‌توان گفت دیدگاه متعارف در مورد طبیعت‌گرایی ظرفیت چنین توضیحی را ندارد. زیرا در دیدگاه متعارف، هر نوع طبیعت‌گرایی یک آموزه مستقل فلسفی است و چنان‌که دیده شد، نشان دادن تقدّم هر یک از این آموزه‌ها بر دیگری به سادگی میسر نیست. بنابراین، هر یک از این آموزه‌ها باید مستقلاً توجیه شود و از این رو، حتی اگر موفقیت علم بتواند برای توجیه این آموزه‌ها به کار رود، باز باید برای هر یک از آنها به طور جداگانه استدلالی ارائه شود. این در حالی است که به نظر می‌رسد این دو نوع طبیعت‌گرایی مشترکاً با موفقیت علم توجیه می‌شوند، زیرا (از نظر طبیعت‌گرایان) دیدگاه‌های موازی آنها در علم بوده‌اند که مشترکاً موفقیت علم را رقم زده‌اند. بنابراین، نویسندگان این

مقاله بر این باورند که مسأله رابطه دو نوع طبیعت‌گرایی یکی از مسائلی است که می‌تواند با ارائه توصیف مناسب‌تری از طبیعت‌گرایی به عنوان جایگزین دیدگاه متعارف مرتفع شود. در بخش بعد، با معرفی دیدگاه جایگزین مورد نظر، این مطلب را نشان می‌دهیم.^{۸۰}

طبیعت‌گرایی به مثابه سنت پژوهشی

مسأله رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی یکی از مسائلی است که از چگونگی توصیف طبیعت‌گرایی، یعنی دیدگاه متعارف، ناشی شده است؛ این که طبیعت‌گرایی دو نوع مختلف دارد که با دو آموزه فلسفی معرفی می‌شوند.^{۸۱} بدین‌سان، دیدگاه‌های جایگزینی برای توصیف طبیعت‌گرایی ارائه شده‌اند که تا حدودی می‌توانند مسائلی را که دیدگاه متعارف با آن مواجه است برطرف کنند.^{۸۲} در اینجا به رئوس کلی دیدگاه پیشنهادی ما برای توصیف طبیعت‌گرایی اشاره می‌شود که می‌توان نشان داد که مسائل مختلف مربوط به طبیعت‌گرایی را بهتر از دیدگاه‌های جایگزین دیگر برطرف می‌کند. برشمردن مشکلات مختلفی که دیدگاه متعارف در مورد طبیعت‌گرایی با آن مواجه است، و چگونگی برطرف شدن برخی از آنها توسط دیدگاه‌های جایگزین، و نیز مقایسه دیدگاه پیشنهادی ما با سایر دیدگاه‌های جایگزین در محدوده این مقاله نمی‌گنجد. در اینجا صرفاً به نقش دیدگاه پیشنهادی خود در حل مسأله رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی می‌پردازیم.^{۸۳}

پیشنهاد ما در مورد طبیعت‌گرایی از مدلی بهره می‌گیرد که لری لاودن^{۸۴} در مورد پیشرفت علمی و تبیین پدیده‌های مختلف مربوط به تغییر علمی در تاریخ علم طرح کرده و می‌توان آن را دیدگاه «سنت‌های پژوهشی» نامید. از این‌رو، ابتدا نگاهی به دیدگاه لاودن در تاریخ علم می‌اندازیم. پس از آن، نشان می‌دهیم که دیدگاه لاودن، وقتی برای توصیف طبیعت‌گرایی به خدمت گرفته می‌شود، چگونه می‌تواند مسأله رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی فلسفی را منحل کند.

مدل پیشرفت علمی لاودن

در مدل لاودن، یک نظریه مجموعه‌ای از اصول یا فرضیه‌ها است که به جهت حل مسأله تشکیل می‌شود. نظریه‌ها، از آنجایی که پیش‌بینی‌های مشخصی دارند (البته به همراه برخی نظریه‌ها و فرض‌های کمکی دیگر)، معمولاً می‌توانند به سهولت مورد

آزمون تجربی قرار گیرند و از این‌رو، قابل ارزیابی به طور مستقیم هستند. در مقابل، یک سنت پژوهشی به مجموعه‌ای از ایده‌ها و فرض‌های کلی‌تر گفته می‌شود که به سهولت قابل آزمون نیستند و هستند و فرآیندهای یک حوزه، و روش‌های مناسبی را که برای بررسی مسائل مربوطه و تشکیل نظریه‌ها در آن حوزه به کار می‌روند، تعیین می‌کنند. بسیاری از فرض‌های یک نظریه نمی‌توانند در خود نظریه توجیه شوند. سنت پژوهشی نقش حمایتی و توجیهی برای نظریه‌های خود ایفا می‌کند، و آن توجیهات دست‌کم برای افرادی که در همان سنت پژوهشی کار می‌کنند قابل قبول هستند. یک سنت پژوهشی در طول تاریخ تغییر می‌کند یا به عبارت بهتر تکامل می‌یابد. نظریه‌ها سنت‌های پژوهشی را متمثل می‌کنند و تشکیل دهنده بخشی از آنها هستند، اما یک سنت پژوهشی صرفاً با نظریه‌هایش متعین نمی‌شود. سنت‌های پژوهشی تاریخچه طولانی‌ای دارند (بر خلاف نظریه‌ها) و می‌توانند صورت‌بندی‌های مختلف و حتی متناقضی در قالب نظریه‌ها داشته باشند. به طور خلاصه، سنت‌های پژوهشی راهبردها یا راهنمایی برای تشکیل نظریه‌هایشان هستند. هم‌چنین، سنت‌های پژوهشی مشخص می‌کنند که چه مسائلی وجود دارند و کدام‌یک مهم‌ترند.

یک سنت پژوهشی شامل دو مؤلفه هستی‌شناختی و روش‌شناختی است. هستی‌شناسی یک سنت پژوهشی انواع هستند‌های بنیادی حوزه یا حوزه‌هایی که سنت پژوهشی در آنها جای گرفته را معین می‌کند. هم‌چنین، انواع مختلف برهم‌کنش^{۸۵} این هستند‌ها نیز در سنت پژوهشی مشخص می‌شود. نظریه‌ها پدیده‌های مختلف داخل حوزه مربوطه را با تقلیل آنها به این هستند‌های بنیادی تبیین می‌کنند. مؤلفه روش‌شناختی سنت پژوهشی طُرُق مختلف تشکیل روش‌های تحقیق معتبر را مشخص می‌کند. فرض‌های هستی‌شناختی و روش‌شناختی سنت پژوهشی محدوده عمل نظریه را محدود می‌کنند.

سنت‌های پژوهشی به طور مستقیم ارزیابی نمی‌شوند، بلکه از طریق مجموع قدرت حل مسأله نظریه‌های ذیل‌شان ارزیابی و مقایسه می‌شوند. آن سنت پژوهشی‌ای موفق‌تر (و به یک معنا، موجه‌تر) است که نظریه‌های ذیل‌اش تعداد مسائل تجربی بیشتر و مهم‌تری را حل کنند، و مسائل مفهومی کم‌تری را به وجود آورند (مسائل تجربی و مسائل مفهومی در مدل لاودن تعریف مشخصی دارند؛ در اینجا به این جزئیات مدل لاودن نمی‌پردازیم).^{۸۶} بنابراین، موفقیت نظریه‌ها از یک طرف و سنت پژوهشی مربوط

به آنها از طرف دیگر به هم گره خورده‌اند، و هیچ‌یک بدون موفقیت دیگری موفق نمی‌شوند. اما، هم‌چنین، رابطه میان یک نظریه و سنت پژوهشی مربوط به آن رابطه‌ای متقارن نیست؛ به این معنا که یک نظریه موفق که سنت پژوهشی آن موفق نبوده است، نمی‌تواند موفقیت خود را تداوم بخشد، ولی یک سنت پژوهشی که نظریه‌ای ناموفق دارد، در صورت موفقیت سایر نظریه‌هایش می‌تواند موفق باشد. در این صورت، حتی نظریه ناموفق نیز در سایه سنت پژوهشی موفق دست‌کم از پشتوانه مناسبی برخوردار خواهد بود، در حالی که موفقیت یک سنت پژوهشی را همه نظریه‌های آن تعیین می‌کنند.^{۸۷}

طبیعت‌گرایی به مثابه سنت پژوهشی

هرچند لاودن مدل خود را، در اصل، برای تبیین سیر تطور علم در تاریخ ارائه کرد، اما خود او تصریح کرده است که این مدل می‌تواند بر هر حوزه عقلانی دیگری، من جمله فلسفه، اعمال گردد. به طور مثال، او تجربه‌گرایی^{۸۸} و نام‌گرایی^{۸۹} را به عنوان سنت‌هایی پژوهشی در فلسفه معرفی می‌کند.^{۹۰} اساساً برای لاودن، تفاوتی میان «تحقیق علمی» با «سایر صورت‌های تحقیق عقلانی»^{۹۱} وجود ندارد.^{۹۲} اگر این رویکرد کلی قابل قبول باشد، به نظر می‌رسد که می‌توان گفت طبیعت‌گرایی نیز در واقع یک سنت پژوهشی در فلسفه است: هستی‌شناسی سنت پژوهشی طبیعت‌گرایی همان آموزه طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی است که با (ON) مشخص شده، و روش‌شناسی آن، همان طبیعت‌گرایی روش‌شناختی است که می‌توان آن را با (MN) مشخص نمود، و نظریه‌های فلسفی طبیعت‌گرایانه نیز نظریه‌های ذیل این سنت پژوهشی هستند.

رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی در سایه مدل سنت‌های پژوهشی

اگر مدل سنت‌های پژوهشی قابل قبول باشد، طبیعت‌گرایی یک سنت پژوهشی است که اجزای هستی‌شناختی و روش‌شناختی خود را دارد و نظریه‌های ذیل آن، برای حل مسائل فلسفی تشکیل می‌شوند. لاودن نشان داده است که در تاریخ علم، سنت‌های پژوهشی سرنخ‌هایی برای ظهور نظریه‌ها برای حل مسأله هستند، و مبنای معرفتی کافی برای پشتیبانی از نظریه‌هایشان را فراهم می‌کنند. بنابراین، سنت پژوهشی در مدل لاودن را می‌توان دستگاهی دانست که برای حل مسأله تشکیل می‌شود و داشتن هستی‌شناسی و روش‌شناسی برای داشتن قابلیت حل مسأله این دستگاه ضروری است. اکنون اگر

طبیعت‌گرایی یک سنت پژوهشی باشد، آنچه در دیدگاه متعارف آموزه‌های طبیعت‌گرایی خوانده می‌شود را باید اجزای سنت پژوهشی طبیعت‌گرایی دانست که برای ایجاد ظرفیت حل مسأله در این سنت پژوهشی ضروری‌اند. از این‌رو، این‌که دو آموزه طبیعت‌گرایی «طبیعت‌گرایی» خوانده می‌شوند از آن جهت است که هر دو، اجزای یک سنت پژوهشی (یعنی طبیعت‌گرایی) هستند، و امکان حل مسأله را برای این سنت پژوهشی فراهم می‌کنند. و بدین‌سان، لازم نیست نگران این باشیم که رابطه این دو جزء سنت پژوهشی چیست.

البته در مدل لاودن، دو مؤلفه یک سنت پژوهشی کاملاً جدا از هم نیستند. طبق نظر وی، این یک دلیل طبیعی دارد: «معمولاً دیدگاه‌های فرد در مورد روش‌های تحقیق مقتضی با دیدگاه‌هایش در مورد/شیای [تحت] تحقیق سازگار است».^{۹۳} اما وجود نوعی «سازگاری» که ملاک آن در مدل لاودن مشخص نمی‌شود، مستلزم آن نیست که لازم باشد رابطه این مؤلفه‌ها را به دقت روشن کنیم.

نتیجه

در این مقاله، دیدگاه‌های موجود در مورد رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی را معرفی کردیم، و مشکلات هر یک و برخی راه‌حل‌های موجود را بررسی و ارزیابی کردیم. به نظر می‌رسد که دیدگاه‌هایی که مدعی تقدم معرفتی یکی از آموزه‌های طبیعت‌گرایی بر دیگری است چندان قابل دفاع نمی‌باشند. دیدگاه کورن بلیث که قائل به عدم تقدم هیچ‌یک از دیدگاه‌ها بر دیگری است نیز ناقص به نظر می‌رسد، زیرا هنوز چگونگی پیوند این دو طبیعت‌گرایی را به دقت مشخص نمی‌کند. سرانجام به نظر می‌رسد اساساً منشأ این مشکل، توصیف طبیعت‌گرایی در دیدگاه متعارف است. از همین‌رو، دیدگاه جایگزینی برای توصیف طبیعت‌گرایی پیشنهاد کردیم که مبتنی است بر مدل سنت‌های پژوهشی لاودن برای تبیین پدیده‌های مربوط به تطور علم در تاریخ. در نتیجه این دیدگاه، آموزه‌های طبیعت‌گرایی، در واقع، مؤلفه‌های طبیعت‌گرایی به مثابه یک سنت پژوهشی هستند که در کنار هم دستگاهی را برای حل مسأله تشکیل می‌دهند. بنابراین، طبیعت‌گرایی به هر دو مؤلفه نیاز دارد و هر دو مؤلفه به طور جدی در ایجاد ظرفیت حل مسأله طبیعت‌گرایی سهیم‌اند. به نظر می‌رسد که این دیدگاه، نه تنها مسأله رابطه آموزه‌های طبیعت‌گرایی را حل می‌کند، بلکه ظرفیت این را دارد که پدیده‌های فرافلسفی دیگری را نیز که حول طبیعت‌گرایی مطرح است برطرف نماید.

 سپاسگزاری

این مقاله حاصل تحقیقی است که توسط صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران ایران (بنیاد علم ایران) مورد حمایت مالی قرار گرفته است (به شماره ۹۶۰۰۰۰۰۱). از مسئولین مربوطه در این صندوق برای حمایت مالی از این طرح سپاسگزاری می‌کنیم.

۱. Jaegwon Kim

۲. reigning creed

۳. Kim 2003: 84

۴. Robert Audi

۵. orientation

۶. Audi 2000: 27

۷. David Papineau

۸. Papineau 1993: 1

۹. Barry Stroud

۱۰. World Peace

۱۱. Stroud 1996: 43

۱۲. received view

۱۳. مثلاً نک. Flanagan 2006

۱۴. مثلاً نک. Rea 2002; Rea 2007; Stroud 1996

۱۵. ontological (metaphysical) naturalism

۱۶. methodological naturalism

۱۷. epistemological naturalism

۱۸. مثلاً نک. Audi 2000: 31; Rea 2007: 107

۱۹. Stroud 1996: 44

۲۰. برای توضیح بیشتر، نک. بیکران بهشت ۱۳۹۶: ۴۴-۴۵.

۲۱. البته در واقع، استرود «منظر» (aspect) هستی‌شناختی طبیعت‌گرایی را به این صورت تعریف می‌کند که: «چیزی وجود ندارد ... مگر آن‌چه در طبیعت، در جهان طبیعی، قرار دارد» (Stroud 1996: 44؛ هم‌چنین، نک. Sober 2015: 244; Rea 2002: 54). واضح است که تعریف ارائه شده، معادل منطقی تعریف استرود است.

۲۲. Michael Rea

۲۳. Stroud 1996: 44; Rea 2002: 54

۲۴. برای توضیح بیشتر، نک. بیکران بهشت ۱۳۹۶: ۱۴-۲۹.

۲۵. non-revisionary

۲۶. revisionary

۲۷. تا آنجایی که می‌دانیم، این دسته‌بندی مسبوق به سابقه نیست.

۲۸. مثلاً نک. Giere 2001: 55-56; Schmitt 2009: 435; Rosenberg 2014a;

Rosenberg 2014b

۲۹. first philosophy

۳۰. Kim 2003: 87 (تأکید از ما)

۳۱. Keith Campbell

۳۲. Borchert 2005

۳۳. Campbell 2005: 492 (تأکید از ما)

۳۴. Mario De Caro

۳۵. David Macarthur

۳۶. De Caro and Macarthur 2004: 7 (تأکید از ما)

۳۷. Michael Devitt

۳۸. Devitt 1996: 2; Devitt 1998: 45 (تأکید از ما)؛ هم‌چنین، نک. Devitt 1998: 46-47

۳۹. مثلاً نک. Papineau 2007, sec. 2.1; Stoljar 2010: 11; Papineau 2009: 1,2; Sterelny 1990: xi

۴۰. مثلاً نک. Audi 2000: 31,41; BonJour 2010: 7

۴۱. Audi 2000: 40؛ هم‌چنین نک. Audi 2013: 15

۴۲. Papineau 2009: 1

۴۳. نک. Kornblith 1994: 39; Witmer 2012: 93

۴۴. مثلاً نک. Kincaid 2013: 4

۴۵. Harvey Siegel

۴۶. Willard V. O. Quine

۴۷. Roger Gibson

۴۸. Siegel 1995: 47-48

۴۹. Stroud 1996: 44

۵۰. dominant

۵۱. George Berkeley

۵۲. Alvin Plantinga

۵۳. Stroud 1996: 45

۵۴. De Caro and Macarthur 2004: 6

۵۵. تیموتی ویلیامسون (Timothy Williamson) یک مثال آشکار است. دیوت نیز در نقد جورج ری (Georges Rey)، او را یک طبیعت‌گرای هستی‌شناختی می‌داند که طبیعت‌گرای «معرفت‌شناختی» نیست (Devitt 1998: 46-47).

۵۶. Devitt 1998: 46

۵۷. David Braddon-Mitchell

۵۸. Braddon-Mitchell 2009: 26-27

۵۹. نک. Williamson 2014: 29

۶۰. De Caro and Macarthur 2004: 6

۶۱. De Caro and Macarthur 2004: 6-7؛ هم‌چنین، نک. Sheldon 1945

۶۲. objective

۶۳. intersubjective

۶۴. nomological

۶۵. Kim 2003: 95

۶۶. supervenience

۶۷. qualia

۶۸. Kim 2003: 95-96

۶۹. to be naturalized

۷۰. reduction

۷۱. realization

۷۲. elimination

۷۳. sui generis

۷۴. مثلاً نک. Armstrong 1978: 262; Montero 2001: 68-69؛ برای نقد چنین

دیدگاهی، نک. Dowell 2006

۷۵. Audi 2013: 16

۷۶. theists

۷۷. Hilary Kornblith

۷۸. holistic approach

۷۹. Kornblith 1994: 49

۸۰. مشکل دیگر دیدگاه کورن‌بلیث این است که دیدگاه او نمی‌تواند جایگاه تاریخی طبیعت‌گرایی را در دوره‌هایی که هنوز نظریه‌ی علمی بسیار موفقی وجود نداشته است، تبیین کند. این البته مشکل مشترک همه‌ی دیدگاه‌هایی است که طبیعت‌گرایی را همان آموزه‌ی «پیوستگی

فلسفه با علم» فرض می‌کنند. توضیح این که مثلاً در یونان باستان نمی‌توان گفت فلسفه و علم از هم جدا بوده‌اند. بنابراین، در سایه‌ی آموزه‌ی «پیوستگی»، یا باید گفت طبیعت‌گرایی در یونان باستان وجود نداشته است، یا این که باید همه‌ی دیدگاه‌های یونان باستان را به یک معنا طبیعت‌گرایانه دانست! این در حالی است که معمولاً تنها برخی از دیدگاه‌های یونان باستان طبیعت‌گرایانه دانسته می‌شود. مثلاً دیدگاه ارسطو در مورد کلی‌ها طبیعت‌گرایانه، و واقع‌گرایی افلاطونی غیرطبیعت‌گرایانه دانسته شده است (مثلاً نک. Armstrong 1978: 272). دیدگاهی که در این مقاله در مورد طبیعت‌گرایی طرح می‌کنیم، می‌تواند جایگاه تاریخی طبیعت‌گرایی را نیز توضیح دهد.

۸۱. نمونه‌هایی از مسائل فرافلسفی (metaphilosophical) دیگر در مورد طبیعت‌گرایی، عدم وجود توجیه مناسب برای آموزه‌های طبیعت‌گرایی، عدم کارایی استدلال‌های موجود در رد طبیعت‌گرایی و اختلاف‌نظر جدی طبیعت‌گرایان در موضوعات مختلف فلسفی، و پیوستگی تاریخی طبیعت‌گرایی می‌باشد. برای بررسی این موارد و پیشنهاد جامع در مورد طبیعت‌گرایی، نک. بیکران‌بهشت ۱۳۹۶.

۸۲. مثلاً نک. Rea 2002; Giere 2001; Witmer 2012.

۸۳. برای تفصیل این موارد و دفاع از دیدگاه جایگزین پیشنهادی برای طبیعت‌گرایی، نک. بیکران‌بهشت ۱۳۹۶.

۸۴. Larry Laudan

۸۵. interaction

۸۶. برای ملاحظه‌ی این جزئیات، نک. Laudan 1977: 17-30, 48-66.

۸۷. برای تفصیل بیشتر در مورد سنت‌های پژوهشی و رابطه‌ی آنها با نظریه‌ها و مثال‌های تاریخی مربوطه، نک. Laudan 1977: 71-99.

۸۸. empiricism

۸۹. nominalism

۹۰. Laudan 1977: 78

۹۱. intellectual inquiry

۹۲. Laudan 1996: 85-86

۹۳. Laudan 1977: 80 (تأکید از متن)

- بیکران بهشت، حامد (۱۳۹۶). طبیعت‌گرایی فلسفی و نظریهٔ تکامل به مثابهٔ سنت‌های پژوهشی، رسالهٔ دکتری به راهنمایی حسین شیخ‌رضایی، مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

- Armstrong, David M. "Naturalism, Materialism and First Philosophy", *Philosophia*, 8 (2): 261-276. 1978.
- Audi, Robert. "Philosophical Naturalism at the Turn of the Century", *Journal of Philosophical Research*, 25 27-45. 2000.
- Audi, Robert. "Naturalism as a Philosophical and Scientific Framework: A Critical Perspective", In M. Heller, B. Brożek and Ł. Kurek (eds.), *Between Philosophy and Science*, Kraków: Copernicus Center Press. 11-39. 2013.
- Bonjour, Laurence. "Against Materialism", In R. C. Koons and G. Bealer (eds.), *The Waning of Materialism*, Oxford: Oxford University Press. 3-23. 2010.
- Borchert, Donald M. (ed) 2005, *Encyclopedia of Philosophy*. New York: Macmillan.
- Braddon-Mitchell, David. "Naturalistic Analysis and the a Priori", In D. Braddon-Mitchell and R. Nola (eds.), *Conceptual Analysis and Philosophical Naturalism*, Cambridge: MIT Press. 23-43. 2009.
- Campbell, Keith (2005). 'Naturalism'. In *Encyclopedia Of Philosophy*. D. M. Borchert (ed) New York: Macmillan, pp. 492-495.
- De Caro, Mario and Macarthur, David. "Introduction: The Nature of Naturalism", In M. De Caro and D. Macarthur (eds.), *Naturalism in Question*, Cambridge: Harvard University Press. 1-17. 2004.
- Devitt, Michael. *Coming to Our Senses: A Naturalistic Program for Semantic Localism*. Cambridge: Cambridge University Press. 1996.
- Devitt, Michael. "Naturalism and the a Priori", *Philosophical Studies*, 92 45-65. 1998.
- Dowell, Janice L. "The Physical: Empirical, Not Metaphysical", *Philosophical Studies*, 131 (1): 25-60. 2006.
- Flanagan, Owen. "Varieties of Naturalism", In P. Clayton and Z. Simpson (eds.), *The Oxford Handbook of Religion and Science*, Oxford: Oxford University Press. 430-452. 2006.
- Giere, Ronald N. "Critical Hypothetical Evolutionary Naturalism", In C. Heyes and D. L. Hull (eds.), *Selection Theory and Social Construction: The Evolutionary Naturalistic Epistemology of Donald T. Campbell*, Albany, NY: State University of New York Press. 53-70. 2001.
- Kim, Jaegwon. "The American Origins of Philosophical Naturalism", *Journal of Philosophical Research*, 28 (Supplement): 83-98. 2003.
- Kincaid, Harold. "Introduction: Pursuing a Naturalist Metaphysics", In D. Ross, J. Ladyman and H. Kincaid (eds.), *Scientific Metaphysics*, Oxford: Oxford University Press. 1-26. 2013.
- Kornblith, Hilary. "Naturalism: Both Metaphysical and Epistemological", *Midwest Studies in Philosophy*, 19 (1): 39-52. 1994.
- Laudan, Larry. *Progress and Its Problems: Towards a Theory of Scientific Growth*. Berkeley, CA: University of California Press. 1977.
- Laudan, Larry. *Beyond Positivism and Relativism: Theory, Method, and Evidence*. Colorado: Westview. 1996.
- Montero, Barbara Gail. "Post-Physicalism", *Journal of Consciousness Studies*, 8 (2): 61-80. 2001.
- Papineau, David. *Philosophical Naturalism*. Oxford: Blackwell. 1993.

- Papineau, David (2007). 'Naturalism'. In The Stanford Encyclopedia of Philosophy. E. N. Zalta (ed).
- Papineau, David. "The Poverty of Analysis", Aristotelian Society Supplementary Volume, 83 (1): 1-30. 2009.
- Rea, Michael C. World without Design: The Ontological Consequences of Naturalism. Oxford: Oxford University Press, 2002.
- Rea, Michael C. "How Successful Is Naturalism?", In G. Gasser (ed.) How Successful Is Naturalism?, Frankfurt: Ontos Verlag. 105-115. 2007.
- Rosenberg, Alexander. "Can Naturalism Save the Humanities?", In M. C. Haug (ed.) Philosophical Methodology: The Armchair or the Laboratory?, New York: Routledge. 39-42. 2014a.
- Rosenberg, Alexander. "Why I Am a Naturalist?", In M. C. Haug (ed.) Philosophical Methodology: The Armchair or the Laboratory?, New York: Routledge. 32-35. 2014b.
- Schmitt, Frederick F. "Naturalism", In J. Kim, E. Sosa and G. S. Rosenkrantz (eds.), A Companion to Metaphysics, Malden, MA: Blackwell. 435-437. 2009.
- Sheldon, Wilmon Henry. "Critique of Naturalism", The Journal of Philosophy, 42 (10): 253-270. 1945.
- Siegel, Harvey. "Naturalized Epistemology and 'First Philosophy'", Metaphilosophy, 26 (1-2): 46-62. 1995.
- Sober, Elliott. Ockham's Razors. Cambridge: Cambridge University Press. 2015.
- Sterelny, Kim. The Representational Theory of Mind: An Introduction. Oxford: Basil Blackwell. 1990.
- Stoljar, Daniel. Physicalism. London: Routledge. 2010.
- Stroud, Barry. "The Charm of Naturalism", Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association, 70 (2): 43-55. 1996.
- Williamson, Timothy. "What Is Naturalism?", In M. C. Haug (ed.) Philosophical Methodology: The Armchair or the Laboratory?, New York: Routledge. 29-31. 2014.
- Witmer, D. Gene. "Naturalism and Physicalism", In N. A. Manson and R. W. Barnard (eds.), The Continuum Companion to Metaphysics, London: Continuum. 90-120. 2012.